

# ضرباهنگ عشق در غزل

مهشید مشیری<sup>۱</sup>



ظرف مناسب را می‌جوید و در آن تجلی می‌یابد؟ شاید هم قابلیت و ظرفیت زبان و آوازان زبان است که احساس شاعر را به بند وزن می‌کشاند.

وقتی مجموعه غزلهایی را که فرضاً سعدی در یک وزن و بحر خاص سروده است، یک‌جا مقابل چشم قرار می‌دهیم، فکرهای جدیدی به ذهن ما متبادر می‌شود که تحلیل و گزارش آن، نکات ادبی و ظرایف و ریزه‌کاریهای جالبی را در کار شیخ اجل می‌نمایاند. مثلاً گاهی خواندن متوالی مطلعها یا پس و پیش کردن آنها قطعه منسجم و دلپذیری از کلام سعدی به دست می‌دهد. قطعه‌ای که گویی شاعر التزام کرده است که قافیه و ردیف را در تمام مصرعها و بیتها رعایت کند. برای مثال به مطلع غزلهای سعدی در وزن «مفتعلن مفاعلن مفاعلن» (بحر رجز مثنی مطوی مخبون) توجه کنید:<sup>۲</sup>

چشم رضا و مرحمت بر همه باز می‌کنی  
چون که به بخت ما رسد این همه ناز می‌کنی (۶۲۲)  
روی گشاده، ای صنم طاققت خلق می‌بری

شیخ سعدی دفتر ارجمند غزلها را مشخصاً به نام صانع پروردگار توانا می‌گشاید که «حی» است و «عالم»، «مرید» و «قادر» و «سمیع» و «بصیر» و «متکلم» و برای بیان صفات و اوصاف خداوند، وزن «مفتعلن فاعلات مفتعلن فع» (بحر منسرح مثنی مطوی منحور) را برمی‌گزیند. این وزن خصوصاً با آرایش کلمات حایز مصوتهای بلند، کاربردی و زین و سنگین می‌یابد:

اول دفتر به نام ایزد دانا  
صانع پروردگار حی توانا  
اکبر و اعظم خدای عالم و آدم  
صورت خوب آفرید و سیرت زیبا  
از همگان بی‌نیاز و بر همه شفیق  
از همه عالم نهان و بر همه پیدا  
پرتو نور سر اداقت جلالش

از عظمت ماورای فکرت دانا  
آیا مفهوم مورد نظر شاعران وزن را به غزل  
تحمیل می‌کند و یا خود شاعر قبای وزن و بحر  
را بر قامت رعناى اندیشه‌ها می‌پوشاند و یا  
اینکه شعر در فرایند جوشش خود به خودیش

چون پس برده می‌روی سبزه صبر می‌دری (۵۲۲)  
 دانمت استین چرا پیش جمال می‌بری  
 رسم بود کز آدمی روی نهان کند پری (۵۴۹)  
 گر برود به هر قدم در ره دیدنت سری  
 من نه حریف رفتنم از در تو به هر دری (۵۵۵)  
 کس نگذشت در دلم تا تو به خاطر منی  
 یک نفس از درون من خیمه به در نمی‌زنی (۶۰۶)  
 مطلع غزلهایی نیز که سعدی در وزن  
 «فاعلاتن فاعلاتن فاعلن» (رمل مسدس  
 محذوف) سروده است، همین خصوصیت را  
 دارند:

سرو بالای به صحرا می‌رود  
 رفتنش بین تا چه زیبا می‌رود (۳۹۳)  
 میل بین کاین سرو بالا می‌کند  
 سرو بین کاهنگ صحرا می‌کند (۳۵۵)  
 هر که با او زندگانی می‌کند  
 گر نمی‌میرد گرانی می‌کند (۳۵۸)  
 سرو سیمینا به صحرا می‌روی؟  
 نیک بدعهدی که بی ما می‌روی (۶۳۲)  
 سرو بستانی تو یا مه یا پری؟  
 یا ملک یا دفتر صورتگری؟ (۵۵۳)  
 ای که رحمت می‌نیاید بر منت  
 آفرین بر جان و رحمت بر تنت (۲۱۳)  
 سخت زیبا می‌روی یکبارگی  
 در تو حیران می‌شود نظارگی (۵۹۱)  
 آیا می‌توان گفت که سعدی زیباترین غزلها را  
 به فلان وزن و در فلان بحر سروده است؟  
 به نظر می‌رسد که مطلع هر غزل فتح باب  
 سخن و به منزله شناسه غزل باشد.  
 خصوصاً در مورد غزلهای حافظ که به آنها  
 تفال می‌کنند، معمولاً بر مطلع تاکید  
 می‌شود. مثلاً وقتی دیوان حافظ را  
 می‌گشاییم و او خبر می‌دهد:

یوسف گمگشته باز آید به کنعان غم مخور  
 کلیه احزان شود روزی گلستان غم مخور  
 و یا  
 نفس باد صبا مشک فشان خواهد شد  
 عالم پیر دگر باره جوان خواهد شد  
 به فال نیک می‌گیریم و در دل می‌گوییم:  
 نیت خیر مگردان که مبارک فالی ست  
 به هر حال اگر در مرحله نخست مطلع غزل  
 را مبنا قرار دهیم، می‌بینیم که غزلهایی که  
 سعدی در وزن «مفعول فاعلاتن مفعول

فاعلاتن» (بحر مضارع مثنیٰ اخر) سروده  
 است، بلااستثنا زیبا و سعدی وار و در زمره  
 قویترین و به یادماندنیترین غزلهای ازمیند:  
 بگذار تا بگریم چون ابر در بهاران  
 کز سنگ ناله خیزد روز وداع یاران (۴۵۰)  
 چون است حال بستان ای باد نوبهاری  
 کز بلبلان برآمد فریاد بی‌قراری (۵۵۹)  
 ذوقی چنان ندارد بی دوست زندگانی  
 دودم به سر برآمد زین آتش نهانی (۶۱۳)  
 باز از شراب دوشین در سر خمار دارم  
 وز باغ وصل جانان گل در کنار دارم (۳۸۹)  
 هرگز حسد نبردم بر منصبی و مالی  
 الا بر آنکه دارد با دلبری وصالی (۵۹۵)  
 خفته خبر ندارد سر برکنار جانان  
 کاین شب دراز باشد بر چشم پاسبانان (۴۵۵)  
 صاحب نظر نباشد در بند نیکنامی  
 خالصان خیر ندارند از گفت و گوی عامی (۶۰۰)  
 عمرم به آخر آمد عشقم هنوز باقی  
 وز می‌چنان نه مستم کز عشق روی ساقی (۵۸۸)  
 به راستی تاثیر وزن در دلنشینی غزل چقدر  
 است؟ سعدی بیشترین غزلها یعنی شمار ۵۷  
 غزل از ۷۹۶ غزل مورد بررسی ما را در وزن  
 «مفاعله فاعلاتن مفاعله فاعله» (بحر  
 مجتث مثنیٰ مخبون اصلم) سروده است که  
 مضمون غالب این ۵۷ غزل «فراق» است و  
 «صبر»، «حسرت وصال» و «قهقر یار». مثلاً  
 می‌گوید:

شب فراق نخواهم دواج دیا را  
 که شب دراز بود خوابگاه تنهارا (۸)  
 سعدی در این وزن فقط یک بار سخن از  
 وصل به میان آورده است:  
 شب است و شاهد و شمع و شراب و شیرینی  
 غنیمت است چنین شب که دوستان بینی (۶۲۵)  
 که این غزل هم با توجه به محتوای آن، در  
 اصل، وصالی نیست، بلکه میان پرده نو فراق  
 طولانی است و این «فقیر»، فقط به رنگ و  
 بوی بهار قانع است، چرا که:

باغبان نگذارد که سیب و گل چنینی  
 بیشترین غزلهایی که حافظ سروده یعنی  
 شمار ۴۱ غزل از ۴۹۵ غزل مورد بررسی ما در  
 وزن «فاعلاتن فاعلاتن فاعله» (بحر  
 رمل مشمن مخبون اصلم) است. اگر  
 بخواهیم این غزلها را با همان ملاک مطلع



بوی نوروز است. سخن از کام دوستان و بخت پیروز:

خوشا و خرماً وقت حبیبان

به بوی صبح و بانگ عدلییان (۴۴۸)

آیا می‌توان گفت بحوری که از ارکان مسدس ترکیب شده‌اند، استعداد بیان طراوت بهار و شور و نشاط را دارند؟ اگر چنین است، پس چرا غزلهایی که حافظ در این بحر سروده است، خصوصیات یکسانی از حیث محتوا در مقایسه با غزلهای سعدی ندارند؟ مثلاً خواهی در وزن همین «مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن» (بحر هزج مسدس مقصور) می‌گوید:

ز دست کوتاه خود زیر بارم

که از بالابندان شرمسارم (۲۳۷)

و نیز

خدا را کم نشین با خرقة پوشان

رخ از رندان بی‌سامان می‌وشان (۵۲۵)

آیا انتخاب وزنهای متعدد نشان از مهارت شاعر دارد یا آنکه اگر شاعری خود را ملترم کند که در شمار محدود اوزان و بحور غزل بگوید، ماهرتر است؟ آیا می‌توان گفت که هر چه اندیشه‌های سر سودایی و مشنولیات دل هر جایی بیشتر باشد، تنوع و تعداد اوزان و بحور غزلها بیشتر می‌شود؟

حافظ در وزن «مفعول مفاعیلن مفاعیلن» (بحر هزج مسدس اخرق مقبوض مقصور) تنها یک غزل دارد که مطلع آن چنین است:

حسن تو همیشه در فزون باد

رویت همه ساله لاله‌گون باد

حال آنکه این وزن ۲۲ بار در غزلهای سعدی به کار رفته، چرا حافظ فقط یک بار از این وزن استفاده کرده است؟

مولوی می‌گوید: «مفتعلن مفتعلن مفتعلن کشت مرا» و بیشترین بسامد اوزان غزلهاش نیز مربوط به همین «مفتعلن مفتعلن مفتعلن» است. چرا سعدی و حافظ این وزن را در غزلهای خود اختیار نکرده‌اند؟

مولوی در غزل جاودانه خود، «بنمای رخ که باغ و گلستانم آرزوست» می‌گوید:

گوشم شنید قصه ایمان و مست شد

کو قسم چشم؟ صورت ایمانم آرزوست

سعدی هم غزلی دارد با مطلع زیر:

از جا برون نیامده جانانت آرزوست؟

به‌عنوان شناسه مضمون‌یابی کنیم، شاید به این نتیجه برسیم که مضمون غالب غزلها «عید» است و «نوبهار»، «جام می» و «وصل یار»:

رونق عهد شباب است دگر بستان را

می‌رسد مژده گل لبلیل خوش‌الحن را (۱۴)

ساقیا آمدن عید مبارک بادت

وان مواعید که کردی مرواد از یادت (۲۸)

مژده ای دل که دگر باد صبا باز آمد

هدهد خوش خیر از طرف سیاباز آمد (۲۳۴)

تقریباً تمام غزلهایی که سعدی با وزن

«مفعول مفاعیلن مفاعیلن» (بحر هزج مسدس

اخرق مقبوض مقصور) سروده است، از

شیفتگی، شادی و شیدایی، سرخوشی و ذوق و

شوق ناشی می‌شود. مثل زمانی که دیگر

زمستان گذشته و بهار آمده، بادام شکوفه بر

سر آورده، عطر بهارنارنج پیچیده و بوی گلزار،

گلاب عطار را منسوخ کرده است. دیگر

موسم گشودن در سرای بستان است.

می‌گوید:

بوی گل و بانگ مرغ برخاست

هنگام نشاط و روز صحراست (۶۷)

این وزن گاهی نیز قالبی است برای بیان

سرخوشی سعدی، که ناشی از دیدن یار

است، در گذرگاهی، باغ و بستانی، جایی:

خوش می‌رود این پسر که برخاست

سروی است چنین که می‌رود راست (۶۹)

سعدی گاهی هم از این وزن برای بیان

شادمانی خود استفاده کرده است، وقتی پیامی،

نامه‌ای، خبری از یار رسیده است:

این خط شریف از آن بنان است؟

وین نقل حدیث از آن دهان است؟ (۱۲۴)

همچنین گاهی که سعدی از امید وصل

سر مست است یا گمان می‌کند که زمان وصل

فرا رسیده و یار، لبخندزان، چو غنچه از

پوست، از در درآمده، از این وزن یاری گرفته

است:

دیدار تو حل مشکلات است

صبر از تو خلاف ممکنات است (۸۲)

غزلهایی نیز که سعدی با وزن «مفاعیلن

مفاعیلن مفاعیلن» (بحر هزج مسدس مقصور)

سروده است، کمابیش خصوصیات مشابهی

دارند. در این وزن نیز باز سخن از باد صبح و



زبان ناریده و ایمانت آرزوست؟  
گویشم شنید قصه ایمان و مست شد  
کو قسم چشم؟ صورت ایمانم آرزوست  
وقتی بیتهای این دو غزل را ترکیب کنیم،  
غزلی با وزن و بحر یکسان «مفعول فاعلات  
مفاعیل فاعلات» (بحر مضارع مثنی اخر  
مکثوف مقصور) حاصل می شود که به منظره  
عارفانه - به قول خبرنگاران - هدایت شده ای  
می ماند.

مولوی می گوید:

جانم ملول گشت ز فرعون و ظلم او  
آن نور روی موسی عمرانم آرزوست  
سعدی می گوید:

فرعون وار لاف اتاالحق همی زنی  
وانگاه قرب موسی عمرانم آرزوست؟  
مولوی می گوید:

یک دست جام پاده و یک دست جعد یار  
رقصی چنین میانه میدانم آرزوست  
سعدی می گوید:

چون کودکان که دامن خود اسب کرده اند  
دامن سوار کرده و میدانم آرزوست؟  
مولوی می گوید:

بنمای شمس مفخر تبریز روز شوق  
من هدهدم حضور سلیمانم آرزوست  
سعدی می گوید:

بر درگهی که نوبت ارنی همی زنند  
موری نئی و ملک سلیمانم آرزوست؟  
مولوی می گوید:

بشنیدم از هوای تو آواز طبل باز  
باز آمدم که ساعد سلطانم آرزوست  
سعدی می گوید:

سعدی در این جهان که تویی ذره وار باش  
گر دل به نزد حضرت سلطانت آرزوست  
با این حال، علاوه بر وزن و بحر یکسان نکته

قابل توجه دیگر، شباهت سطوح زبانی این دو  
غزل از نظر آوایی، واژگانی و نحوی است.  
نوعی خصوصیت میز در این شباهتها وجود

دارد که مخاطب اهل تحقیق به واسطه آن  
تشخیص می دهد که کدام بیت از مولوی و  
کدام از آن سعدی است. البته زبان هر کس  
آینه باطن اوست و به قول حافظ :

ای که طیبب خسته ای روی زبان من  
بین کاین دم و دود سینه ام بار دل است بر

زبان  
بی شک، بن مایه سخن همه این مبتلایان،  
«عشق» است. آیا می توان گفت آنچه ریتم یا  
وزن کلام اینان را از یکدیگر متفاوت  
می سازد، «ضربانگ متفاوت عشق» است که  
بر جانهای شیفته آنان شعله می فکند؟ مثلاً  
حافظ می گوید: «که عشق آسان نمود اول  
ولی افتاد مشکلیها» و تجلی همین مضمون در  
کلام مولوی این است:

عشق از اول سرکش و خونی بود

تا گریزد هر که بیرونی بود  
اصولاً پیکره ادب فارسی را با هر معیار و از هر  
منظری طبقه بندی کنیم به اجزا یا  
زیرمجموعه هایی می رسمیم که هر یک به نوبه  
خود پیکره ای است نظام مند و منسجم. غزلهای  
جلیل شیخ و غزلهای شریف خواجه نیز خواه  
ناخواه در زمره این پیکره ها خواهند بود.

پیکره هایی که به گمان من قابل قیاس اند با  
پیکر انسان، و همان طور که فرد انسان از نظر

وضعیت جسمی و روانی، ویژگیهایی خاص  
خود دارد، هر پیکره زبانی هر چند از  
ویژگیهای «کلیت شامل» پیروی می کند ولی  
به لحاظ صوری و معنایی متمایز از پیکره های  
دیگر زبانی است.

شناخت هر پیکره زبانی و ادبی نیز مستلزم  
پیش رو داشتن اطلاعات دقیق از تمام  
جنبه های صوری و ماهوی آن پیکره است و  
به طور کلی، تا زمانی که این پیکره ها را  
یک به یک شناسیم، نمی توانیم درباره سیستم  
کلیتری که این پیکره های منسجم و ساختاری  
را در خود جا داده است، قضاوت کنیم. به عبارت  
دیگر، شناخت نظام کلی (یا کلیت) ادبیات  
فارسی، چنان شناخت هر کلیتی دیگر، تنها از  
راه شناخت اجزای متشکله آن میسر است.

پی نوشتها

۱. عضو هیات علمی بنیاد دانشنامه بزرگ فارسی
۲. دیوان غزلیات سعدی شیرازی، به کوشش دکتر خلیل  
خطیب رهبر، چاپ نهم، انتشارات مهتاب، ۱۳۷۷
۳. دیوان غزلیات حافظ شیرازی، به کوشش دکتر خلیل  
خطیب رهبر، چاپ بیست و هفتم، انتشارات صفی علیشاه،  
۱۳۷۹

